



**اربعین: تلاقی هنر و فلسفه**



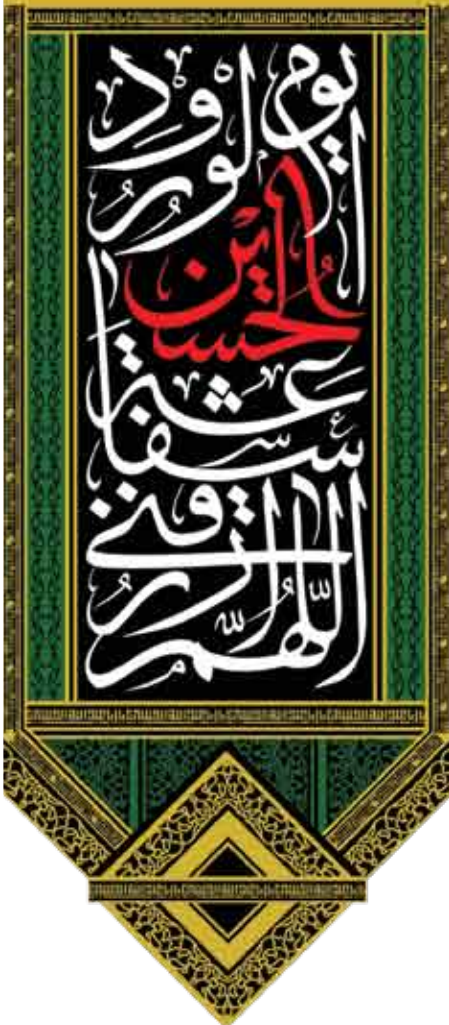
حرکت عظیم پیاده‌روی اربعین، از نادرترین اتفاقات روزگار ما است؛ اتفاقی که نباید ساده از کنار آن گذشت. اربعین مانند منشور چندوجهی است که از هر طرف به آن نگاه کنیم، رنگ تازه و مطلب جدیدی را می‌بینیم. از یک سو مراسم اربعین تبدیل شده است به چشمه جوشان فضیلت‌های انسانی؛ صحنه‌های تکان‌دهنده‌ای از ایثار، از خودگذشتگی، فداکاری و عشق که هر ساله در مراسم اربعین توجه هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌کند. همین چشمه جوشان فضیلت‌های انسانی است که می‌تواند تبدیل شود به منبعی برای سوزه‌های متعدد و متنوع برای هنرمندان که با ابزار هنر پیام این مراسم را به گوش همه برسانند. اگرچه سال‌هاست این حرکت از سوی هنرمندان جوان شروع شده اما به نظر می‌رسد هنوز تا نقطه مطلوب فاصله زیادی داریم.

از هنر که بگذریم، مراسم اربعین یک سوزه فکری و فلسفی هم هست. اربعین دارای ظرافتی است که می‌تواند به منبعی برای پاسخ به سوال‌هایی که قرن‌هاست فکر و ذهن هر فیلسوفی را به خود مشغول کرده است تبدیل شود. معنای زیستن، معنای بودن، پوچ بودن یا نبودن زیست انسانی، جامعه آرمانی، فلسفه تاریخ و مسیر حرکت آن، آینده تاریخ و سرنوشت آن، اینها همه مسائل فکری و فلسفی است که اربعین ظرفیت پاسخگویی به آن را دارد. زائر با حضور در مراسم پیاده‌روی اربعین، در یک برش تاریخی و یک فضای جدید فکری قرار می‌گیرد که نگاه فیلسوفانه به صحنه‌های آن به منبعی برای الهام و ایده برای نظریه‌پردازی در حوزه مسائل فلسفی خواهد انجامید. اما متأسفانه هنوز در این حیطه گام‌های لازم برداشته نشده است و این ظرفیت عظیم و ویژه نیز مغفول مانده است.

نگاهی به ابعاد مختلف مراسم اربعین این مطلب را می‌رساند که هنرمندان و دانش‌پژوهان و اهل فکر و هنر و فلسفه باید بیش از پیش به این حرکت عظیم انسانی توجه کنند و جواهرات این معدن را استخراج کنند. بی‌شک اربعین محل تجلی عشق و عقلایت است؛ محل تجلی و تلاقی هنر و فلسفه.

لزوم توجه به ابعاد هنری و فلسفی، مطلبی است که چندی پیش دکتر سیدحیی ثریبی، استاد رشته فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی در یادداشتی به آن پرداخته است. دکتر ثریبی در این یادداشت با بیان اینکه «هنر کائنات جوشش است و این جوشش موجب ایجاد فضایی نو و تازه است برای اینکه راه عدالت در تاریخ پایدار بماند»، نوشت: عاشورا و کربلا، مسیری است که باید هنر جوششی در آن هر ساله به فعلیت برسد. واقعه کربلا، روح جوشیدن را در انسان تجلی می‌دهد و راهی به سوی کربلا می‌تواند با این تجلی‌ها، راهگشایی برای گسترش اخلاقیات در جامعه و جهان کنونی باشد. دکتر ثریبی در ادامه خاطر نشان کرده است: اربعین، فرصت این تجلی‌هاست. روح جوشش در اربعین باید با کمک متفکران و حکیمان و هنرمندان در اوج خود تجلی یابد. جوانان مابه این تجلی‌های هنری نیازمندند. اربعین را باید با هنر و تفکر گره زد و هر ساله باید با هنر و اندیشه به استقبال اربعین شتافت.

استاد فلسفه و کلام اسلامی در پایان تاکید می‌کند: هنرمندان باید درباره اربعین با نگاهی تازه و با استفاده از تفکرات نظریه‌پردازان معتبر جریان‌سازی کنند تا گام‌هایی برای رشد و کمال معنوی مردم تا فرصت اربعین فراهم شود. در این میانه البته احساسات باید در حد حاشیه و زینت حرکت‌های ارزشی، ارزش داشته باشند و آنچه را در متن است باید با عقلایت و استدلال و نظریه‌پردازی غنا بخشیم. محرم و عاشورا و اربعین باید هر سال ما را یک درجه به سوی اخلاقیات و شخصیت‌والای امام حسین(ع) رشد و ارتقای معنوی دهند. در تحقق این مسیر، متفکران، حکیمان و هنرمندان نقش محوری دارند.



**صابر خراسانی در گفت‌وگو با «وطن امروز» از فراز و فرودهای زندگی‌اش گفت؛ از ورشکستگی در بازار تا شعر خوانی در هیأت‌ها**

# اهل بیت از پوچی نجاتم دادند



هنر در تمام طول تاریخ بهترین ابزار انتقال پیام بوده است. آنقدر که حتی خداوند نیز وقتی می‌خواهد پیامش را به گوش انسان‌ها برساند از همین ابزار استفاده می‌کند. قرآن، خود یک شاهکار هنری است. در تمام مراسمات و مناسک معنوی، هنرمندان یک پای انتقال حال و هوای معنوی هستند. زیارت اربعین هم از این قاعده مستثنا نیست. بویژه در این سال‌ها که اربعین کم‌کم تبدیل به یک نهضت جهانی شده‌است، هنرمندان یکی از نقش‌های اصلی را در این بین بازی کرده‌اند. به همین مناسبت سراغ صابر خراسانی رفتم؛ شاعر جوانی که توانسته است استعداد خود را در مسیر انتقال فرهنگ اهل‌بیت(ع) به کار بگیرد و به نوبه خود نقشش را در راه انتقال آموزه‌ها و تعالیم معنوی تشیع بخوبی ایفا کند. صابر خراسانی در گفت‌وگو با «وطن امروز» از ظرفیت‌های عظیم هنری اربعین گفت که مورد غفلت واقع شده است. از سوزه‌هایی که اگر کار مناسب هنری روی آنها انجام شود، این قابلیت را دارد تا هر کسی در هر جای دنیا را از حیث فکری و روحی تکان دهد و زیر و رو کند. متن گفت‌وگوی «وطن امروز» با صابر خراسانی در ادامه می‌آید.

■ به عنوان یک هنرمند کدام یک از عناصر مراسم زیارت اربعین برای شما جذاب است؟

همه چیز آن؛ از آن کودکی که یک لیوان آب به دست گرفته تا از زوار پذیرایی کند تا آن پیر مرد کهپسناسی که در موبک مشغول خدمت به عاشقان امام حسین(ع) است. به نظر من اربعین انقلابی است برای رسیدن به ظهور. یک آماده‌سازی برای ظهور است. اربعین، تمرین حضور برای ظهور است. از نظر فعالیت‌های فرهنگی، اربعین منبع و معدن کارهای فرهنگی است و ما هنوز نتوانستیم همه جواهرات این معدن را استخراج کنیم. به عنوان یک فعال فرهنگی عرض می‌کنم، ما واقعا طی این سال‌ها از ظرفیت‌های عظیم حج هم استفاده نکرده‌ایم. یک سالی مراسم حج رفته بودم، در منا وقتی مردم مرا دیدند اظهار علاقه کردند که برنامه‌ای داشته باشیم. باورتان نمی‌شود بسری برگزاری یک مراسم در منا یا چه مشکلات پیش یا افتاده‌های مواجه بودیم. مثلا مشکل دستگاه صوت داشتیم، مشکلات اینترنتی پیش یا افتاده.

واقعا کاری که باید می‌شد در حج نشد. در اربعین هم هنوز نتوانستیم کاملا استفاده کنیم. درباره خودم، را به خدمت اربعین بیآوریم. شما نگاه کنید، هنر یک عنصری است که همه مرزها را می‌شکند، هر کس از هنر فرهنگی و ملیتی و زبانی، زبان هنر را می‌فهمد. شما وقتی اثر استاد فرشچیان را در هر کشوری و نزد هر فرهنگی ببینید، همه این شاهکار را درک می‌کنند. روایت این شاهکار را درک می‌کنند. این اثر هنر است. ما باید سعی کنیم هنر را به خدمت مراسم اربعین در بیآوریم تا بتوانیم پیام انسانی و الهی اربعین را به همه جهان متجاوزه کنیم.

شما نگاه کنید واقعا حادثه کربلا یک اثر هنری است. انگار یک نقاش زبردست نشسته و همه زیبایی‌های عالم را یک جا جمع کرده است. من گاهی می‌گویم که اگر ما هیچ چیز نداشته‌ایم فقط کربلا را داشته‌ایم. هر چه که بشر برای سعادت و خوشبختی لازم داشت، از همین واقعه کربلا قایل استخراج بود. به عنوان مثال نگاه کنید، روز عاشورا وقتی امام حسین می‌خواهد به میدان رزم برود، با همه درگیری‌ها و مصیبت‌های بزرگی که بر ایشان وارد شده است اما وقتی دختر کوچک‌شان ایشان را صدا می‌کند و درخواست می‌کند که بابا از اسب پایین بیا، حضرت در آن عمر که جنگ از اسب به پایین می‌آید و دخترش را به آغوش می‌کشد. این اوج لطافت در روابط خانوادگی است.

ما باید روی سبک زندگی اهل‌بیت کار کنیم، باید تلاش کنیم جزئیات رفتار اهل‌بیت را در ابعاد مختلف با استفاده از زبان هنر به جهان ابلاغ کنیم. این نکته را هم اضافه کنیم که ما باید سعی کنیم در هر لباسی که هستیم مبلغ فرهنگ اهل‌بیت باشیم. مهم نیست چه کاره‌ایم، سینماگریم، بازیگریم، روحانی هستیم، شغل آزاد داریم، هر چه هستیم باید سعی کنیم در همان حیطه کاری‌مان مبلغ فرهنگ اهل‌بیت باشیم.

برای تبلیغ فرهنگ اهل‌بیت هم باید یک نکته را مدنظر داشته باشیم و آن این است که باید همه نیروهای فرهنگی و همه توان‌نیروهای فرهنگی به صورت منسجم و جهت‌دار حرکت کنند. باید از پراکندگی پرهیز کرد. باید بر این هدف متمرکز بود و با وحدت و اتحاد در این مسیر قدم برداشت.

باز هم تاکید می‌کنم که مراسم اربعین سرشار از سوزه‌های هنری است. سرشار از سوزه‌های ناب است که اگر روی آن بدرستی کار شود، جلوی چشم هر کسی در هر کجای دنیا قرار بگیرد، تحت تاثیر قرار خواهد گرفت. نه تنها اربعین بلکه بسیاری از عناصر دینی ما همین‌گونه

همه چیزم از دستم رفته بود و در شرایط خیلی بدی بودم. این حرف را که از آن دوست هیأتی شنیدم امیدوری در دلم شکل گرفت. سر قبر آن شهید رستم و درددل کردم. آن شب هم مراسم تمام شد و به منزل رفتم. یک شب که در اتاق خوابم دراز کشیده بودم، ناگهان احساس کردم چیزی درونم می‌جوشد، احساس کردم کلماتی درون ذهنم ردیف می‌شود، اینقدر هیجان‌زده شدم که از جایم پریدم، نشستم و کاغذ و خودکار آوردم و شروع کردم به نوشتن آن کلمات. واقعا نمی‌توانم اسمش را شعر بگذارم، یک سری کلماتی بود که به هم چسبیدند. آن شب خیلی ذوق کردم. این نخستین شعر من بود که درباره حضرت زینب هم بود. فردای آن شب شعر را برای رفقایم خواندم و دوستان خوش‌شان آمد.

■ قبل از آن هیچ تجربه‌ای از شعر گفتن نداشتید؟  
 هیچ تجربه‌ای نداشتیم؛ اصلا نمی‌دانستم شعر و شاعری چیست! ناگهان درونم جوشید. بعد از آن خوشم آمد از آن کلماتی که به هم می‌چسبیدم و مثلا شعر می‌شد. نام دوستانم را در شعر می‌آوردم و آنها هم ذوق می‌کردند. این‌گونه دیگر در خط شعر افتادم. یادم است یک بار با دوستان رفته بودیم مجلس حاج‌آقای طاهری، فکر کنم در میدان منیریه جلسه‌ای داشت. بعد از جلسه که رفتم از ایشان خداحافظی کنم، تا صدای من را شنیدم، گفت: عجب صدایی داری! چقدر این صدا به درد شعر خوانی می‌خورد. این حرف روی من خیلی تاثیر داشت. کم‌کم شروع به شعر خوانی در هیأت‌ها کردم. این را هم بگویم من واقعا تا قبل از این اتفاق از صدای خودم خوشم نمی‌آمد. گاهی بعضی‌ها که صدایم را می‌شنیدند مسخره‌ام می‌کردند و می‌گفتند این چه صدایی است که تو داری؟ چقدر صدای بد و زمختی داری. دیگر برای خود من سوال شده بود که چرا واقعا صدای من اینقدر بد است؟

اما بعد از اینکه این صدا در خدمت اهل‌بیت درآمد، یبدل السینات بالחסنات. همان صدایی که همه آن را مستخره می‌کردند تبدیل شد به صدایی که همه از آن تعریف می‌کردند. یادم هست برخی شعرهای جوان گاهی داخل صحن گوهر شاد جمع می‌شدند و شعرهای‌شان را می‌خواندند، من هم به خاطر علاقه‌ای که به شعر پیدا کردم سعی می‌کردم این جلسات را بروم. آقای حمید برقی هم به این جلسات می‌آمد و در همین جلسات هم با هم مصیبه می‌شدیم. گاهی شعری می‌گفتم و رنگ می‌زدم به سیدحمید برقی که به نظرت چه تغییری بدهم شعر بهتر شود؟ شاید تا ۲ ساعت تلفنی با هم حرف می‌زدیم. یک بار سیدحمید برقی به من گفت آقای مجاهدی در قم جلساتی دارد که شعرا می‌آیند و شعرهای‌شان را می‌خوانند، وقتی این موضوع را شنیدم سعی کردم در جلسات آقای مجاهدی شرکت کنم؛ هم خوششان استاد شعر هستند و هم شعراى برجسته به این جلسه می‌آمدند. یک روز قرار شد من شعری در یکی از این جلسات بخوانم؛ شعرم درباره امام(رضاع) بود. بیست اول را که گفتم آقای برقی گفت: به‌به، به‌به، چقدر زینب! نمی‌دانید این به‌به آقای مجاهدی چه شور و انگیزه‌ای در من ایجاد کرد؛ یک استاد برجسته، نسبت به شعر یک شاعر جوان اینگونه واکنش نشان بدهد، اینگونه تحسین کند! الان که به آن بیت شعر نگاه می‌کنم، می‌بینم واقعا چیزی نبود، اصلا شعر نبود، اما آقای مجاهدی آنگونه مرا تشویق

کرد. مثل یک منبع انرژی مرا هل داد. باعث شد با انرژی فوق‌العاده بیشتری شعر و شاعری را بپذیرم. این را همیشه می‌گویم که تشویق کردن چقدر تاثیر دارد و چه تحولی می‌تواند در زندگی یک شخص ایجاد کند. هر بار که آقای مجاهدی را می‌بینم، به ایشان می‌گویم که آن به‌به شما چقدر در شوق و انگیزه من برای پیگیری شعر اثر داشت.

■ حالا جوانی در همان وضعیتیتان باشد که شما قبلا بودید؛ در یک وضعیت شکست‌خورده و بدون هیچ افق روشن؛ به این جوان چه می‌گویید؟  
 به چنین جوانی می‌گویم همه چیز را امتحان کردی، یک بار هم امام(رضاع) را امتحان کن. یک بار هم اهل‌بیت را امتحان کن. تنها راه نجات، تمسک به اهل‌بیت است. این شعار نیست، چیزی است که لمس کرده‌ام، در فضای آن تنفس کرده‌ام، با تمام وجود باور دارم کسی که به خدمت اهل‌بیت در بیاید، تولد تازه‌ای پیدا می‌کند. انگار که انسان جدیدی خلق می‌شود. واقعا خلق می‌شود. عرض کردم، زمانی به من می‌گفتند عجب صدای زمختی داری اما از وقتی این صدا به خدمت اهل‌بیت درآمد تبدیل به چیزی شد که همه تحسین می‌کنند.

این نکته را هم بگویم این راهی که عرض کردم منحصر به ایرانی‌ها نیست، برای هر کسی است از هر جایی با هر اعتقادی و آیینی و ملیتی. هر کس با وضعی دست استمداد به این خاندان دراز کند، قطعاً بی‌جواب نخواهد ماند. راه نجات، همین است و بس. غیر از راه اهل‌بیت، هر کسی هر جای وقتش و زندگی‌اش را خرج کند، انتهایش چیزی جز پوچی نیست.

■ آفتاب خراسانی! خاطره‌ای از لحظات سرودن اشعارتان دارید که به صورت ویژه احساس توجوه و عنایت از سمت اهل‌بیت کرده باشید؟  
 بله! خیلی زیاد. یادم است ۸/۸/۸ تصمیم گرفتم برای امام(رضاع) شعری بگویم. شعری با همان لهجه مشهدی. قلم به دست گرفتم و چند بیت نوشتم اما هر چه تلاش کردم دیگر نتوانستم ادامه بدهم. خب! من چون کار اجرا انجام می‌دهم باید اشعارم طولانی باشد، اگر بخواهم کوتاه بنویسم ۲ دقیقه‌ای تمام می‌شود. خلاصه‌ها را چه تلاش کردم نتوانستم ادامه دهم. گفتم بگذار بیت‌ها را بشمارم ببینم چند بیت شده است؟ شمردم دیدم دقیقا ۸ بیت شده است. گفتم پس قرار بوده با همین تعداد بیت تمام شود. این همان شعری است که با این مصراع شروع می‌شود: «مو از همو بچگی هام دیوونتم». فکر می‌کنم مردم همه این شعر را شنیده‌اند که از عنایت امام(رضاع) بود.

■ جدا از شعورسرای، هنگام شعر خوانی چطور؟  
 مکررا گاهی میکروفون را گرفته‌ام یادم رفته باید چطور شروع کنم. یعنی بسم‌الله گفتم هم یاد نمی‌آمد. حالا چون من کارم شعر خوانی است ممکن است عده‌ای بگویند چه حافظه‌ای دارد، چقدر شعر حفظ است ولی واقعا اینطور نیست. اگر یک لحظه عنایت خدا نباشد، عنایت اهل‌بیت نباشد، هیچ چیز یاد آدم نمی‌آید. البته این اتفاقی است که ناگهان شعر از حافظه‌ام می‌رود، برای من خوب است، شاید برای بقیه که در حال شنیدن شعر هستند خوب نباشد اما برای من خوب است، باعث می‌شود آدم به خودش مغرور نشود، تکیه‌اش به حافظه‌اش نباشد، بدانم که همه چیز از خداست.

گاهی اوقات احادیث را که می‌خوانم حسرت می‌خورم که چرا ما کار درخوری روی احادیث نکردیم تا به بهترین شکل ممکن ترجمه بشود، کار هنری روی انجام بشود و به گوش دنیا برساند شود. واقعا احادیثی داریم که از شدت عمق و معرفت با یک جمله هر کسی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. این ظرفیت‌هایی است که از آن غفلت کرده‌ایم و باید آن را جبران کنیم.

■ ما در فرهنگ دینی خودمان، معتقدیم کار برای اهل‌بیت(ع) یک عنایت ویژه از سمت خود اهل‌بیت است؛ گاهی یک کار، یک توسل یا یک عمل صالح، زمینه این عنایت می‌شود. می‌خواهم ببینم آیا در زندگی‌تان، رویداد ویژه‌ای هست که آن را سرمنشأ این عنایت بدانید که در عرصه شعر خدمتگزار اهل‌بیت شده‌اید؟  
 بله! قطعاً! حتما همین‌طور است! کار برای اهل‌بیت فقط کوشش نیست، باید جوششی هم باشد؛ الهامی، جرقه‌ای، این مطلب کاملا صحیح است. درباره خودم، باید بگویم من با فضای شعر و شاعری و با فضای هیأتی اصلا آشنا نبودم. شغلم آزاد بود و در بازار کار می‌کردم. از ۱۷ یا ۱۸ سالگی کار می‌کردم و خیلی هم در کارم زرتنگ بودم. مدیر کارگاه‌های بزرگ بودم، اسم و رسم داشتم. با اینکه ستم خیلی کم بود اما همه امکانات اقتصادی را داشتم؛ خانه داشتم، ماشین داشتم، اعتبار داشتم. اما ناگهان ورشکست شدم و همه چیزم را از دست دادم. همه چیزم را از خانه، ماشین، سرمایه، پول و اعتبار. در یک وضع خیلی بدی افتادم. هیچ افق روشنی نداشتیم، همه چیز سیاهی مطلق بود. حتی نمی‌توانم بگویم شکست خوردم، چیزی ورای شکست بود. بهتر است بگویم پوچی، چون پوچی چیزی ورای شکست و ده‌ها پله از شکست بدتر است. در چنین وضعی بودم. در همین ایام و در حالی که وضعیتم اینگونه بود، کم‌کم با فضای هیأت هم آشنا شده بودم؛ رفت‌وآمدی داشتم و از اینکه کسی مداحی می‌کرد ذوق می‌کردم. دوست داشتم مداح شوم. به یکی از دوستان مباحه می‌کردم که می‌رستم مداحی می‌کرد، گفتم دوست دارم مداحی کنم. او هم چند باری به من میکروفون داد اما خب! من واقعا هیچ چیز از مداحی نمی‌دانستم. یادم هست یک شب که رفته بودم هیأت، قبل از اینکه وارد شوم، دیدم از داخل هیأت چند نفر گفتند ای بابا این دوباره با آن صدای بدش آمد هیأت! اینجوری بود، ناامید بودم از اینکه بتوانم مداح شوم. خلاصه در همین ایام یکی از دوستان پیشنهاد داد شب جمعه بهشت‌زها برویم، قطعه شهید. آن زمان مدتی بود که در تهران ساکن شده بودم. به دوستم گفتم ما قبرستان رفتن در شب را بد می‌دانیم. گفت نه اینجا فضایش فرق می‌کند. رفتم بهشت‌زها، قطعه شهید. خیلی تعجب کردم، دیدم عجب فضایی است، چقدر هیأت آمده است، چه جلساتی برگزار می‌شود. دیگر تقریبا برنامه‌ها شد شب جمعه بهشت‌زها سر قبور شهدا رفتن. یکی دو هفته که رفتم، یکی از بچه‌های هیأت به من گفت فلانی! سر مزار شهید که می‌روی دست خالی برنگردی‌ها! بعد به من گفت اگر مشکلی داری یکی از شهدا هست که خیلی حاجت می‌دهد، برو سر مزار آن شهید. اسم آن شهید الان یادم رفته ولی می‌دانم یک نوجوان ۱۷ یا ۱۸ ساله بود، سید هم بود، سر قبرش هم خیلی شلوغ بود؛ خیلی‌ها می‌آمدند صف می‌کشیدند. خب! همان‌طور که عرض کردم خیلی به هم ریخته بودم،

